تفسیر نمونه: سوره فاتحه

تفسير نمونه : سوره فاتحه آيات 7-1

تفسير نمونه ج : 1ص :12

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(1) الْحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏(2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3) مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ‏(4) إِيَّاك نَعْبُدُ وَ إِيَّاك نَستَعِينُ‏(5) اهْدِنَا الصرَط الْمُستَقِيمَ‏(6) صِرَط الَّذِينَ أَنْعَمْت عَلَيْهِمْ غَيرِ الْمَغْضوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضالِّينَ‏(7)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر

ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است.

خداوندى كه بخشنده و بخشايشگر است (و رحمت عام و خاصش همگانرا فراگرفته)

خداوندى كه مالك روز جزا است.

(پروردگارا ! ) تنها ترا مى‏پرستيم ، و تنها از تو يارى مى‏جوئيم.

ما را به راه راست هدايت فرما.

راه كسانى كه آنها را مشمول نعمت خود ساختى ، نه راه كسانى كه بر آنها غضب كرده‏اى و نه گمراهان !

تفسير نمونه ج : 1ص :13

تفسير :

1 - بسم الله الرحمن الرحيم

ميان همه مردم جهان رسم است كه هر كار مهم و پر ارزشى را به نام بزرگى از بزرگان آغاز مى‏كنند ، و نخستين كلنگ هر مؤسسه ارزنده‏اى را به نام كسى كه مورد علاقه آنها است بر زمين مى‏زنند ، يعنى آن كار را با آن شخصيت مورد نظر از آغاز ارتباط مى‏دهند .

ولى آيا بهتر نيست كه براى پاينده بودن يك برنامه و جاويد ماندن يك تشكيلات ، آن را به موجود پايدار و جاويدانى ارتباط دهيم كه فنا در ذات او راه ندارد ، چرا كه همه موجودات اين جهان به سوى كهنگى و زوال مى‏روند ، تنها چيزى باقى مى‏ماند كه با آن ذات لا يزال بستگى دارد.

اگر نامى از پيامبران و انبياء باقى است به علت پيوندشان با خدا و عدالت و حقيقت است كه كهنگى در آن راه ندارد ، و اگر فى المثل اسمى از حاتم بر سر زبانها است به خاطر همبستگيش با سخاوت است كه زوال‏ناپذير است .

از ميان تمام موجودات آنكه ازلى و ابدى است تنها ذات پاك خدا است و به همين دليل بايد همه چيز و هر كار را با نام او آغاز كرد و در سايه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستين آيه قرآن مى‏گوئيم بنام خداوند بخشنده بخشايشگر ( بسم الله الرحمن الرحيم).

اين كار نبايد تنها از نظر اسم و صورت باشد ، بلكه بايد از نظر واقعيت و معنى با او پيوند داشته باشد ، چرا كه اين ارتباط آنرا در مسير صحيح قرار مى‏دهد و از هر گونه انحراف باز مى‏دارد و به همين دليل چنين كارى حتما به پايان مى‏رسد و پر بركت است .

به همين دليل در حديث معروفى از پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) مى‏خوانيم : كل امر ذى

تفسير نمونه ج : 1ص :14

بال لم يذكر فيه اسم الله فهو ابتر : هر كار مهمى كه بدون نام خدا شروع شود بى‏فرجام است.

امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) پس از نقل اين حديث اضافه مى‏كند انسان هر كارى را مى‏خواهد انجام دهد بايد بسم الله بگويد يعنى با نام خدا اين عمل را شروع مى‏كنم ، و هر عملى كه با نام خدا شروع شود خجسته و مبارك است.

و نيز مى‏بينيم امام باقر (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : سزاوار است هنگامى كه كارى راشروع مى‏كنيم ، چه بزرگ باشد چه كوچك ، بسم الله بگوئيم تا پر بركت و ميمون باشد.

كوتاه سخن اينكه پايدارى و بقاء عمل بسته به ارتباطى است كه با خدا دارد.

به همين مناسبت خداوند بزرگ در نخستين آيات كه به پيامبر وحى شد دستور مى‏دهد كه در آغاز شروع تبليغ اسلام اين وظيفه خطير را با نام خدا شروع كند : اقرء باسم ربك.

و مى‏بينيم حضرت نوح (عليه‏السلام‏) در آن طوفان سخت و عجيب هنگام سوار شدن بر كشتى و حركت روى امواج كوه پيكر آب كه هر لحظه با خطرات فراوانى روبرو بود براى رسيدن به سر منزل مقصود و پيروزى بر مشكلاتبه ياران خود دستور مى‏دهد كه در هنگام حركت و در موقع توقف كشتى بسم الله بگويند ( و قال اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرسيها ) ( سوره هود آيه 41).

و آنها اين سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقيت و پيروزى پشت سر گذاشتند و با سلامت و بركت از كشتى پياده شدند چنانكه قرآن مى‏گويد : قيل يا نوح اهبط بسلام منا و بركات عليك و على امم ممن معك ( سوره هود آيه 48).

و نيز سليمان در نامه‏اى كه به ملكه سبا مى‏نويسد سر آغاز آن را بسم

تفسير نمونه ج : 1ص :15

الله قرار مى‏دهد ( انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم ... ) ( سوره نحل آيه 30 ) .

و باز روى همين اصل ، تمام سوره‏هاى قرآن - با بسم الله آغاز مى‏شود تا هدف اصلى كه همان هدايت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقيت و پيروزى و بدون شكست انجام شود.

تنها سوره توبه است كه بسم الله در آغاز آن نمى‏بينيم چرا كه سوره توبه با اعلان جنگ به جنايتكاران مكه و پيمان‏شكنان آغاز شده ، و اعلام جنگ با توصيف خداوند به رحمان و رحيم سازگار نيست.

در اينجا توجه به يك نكته لازم است و آن اينكه ما در همه جا بسم الله مى‏گوئيم چرا نمى‏گوئيم بسم الخالق يا بسم الرازق و مانند آن ؟ ! نكته اين است كه الله چنانكه به زودى خواهيم گفت ، جامعترين نامهاى خدا است و همه صفات او را يكجا بازگو مى‏كند ، اما نامهاى ديگر اشاره به بخشى از كمالات او است ، مانند خالقيت و رحمت او و مانند آن .

از آنچه گفتيم اين حقيقت نيز روشن شد كه گفتن بسم الله در آغاز هر كار هم به معنى استعانت جستن به نام خدا است ، و هم شروع كردن به نام او و اين دو يعنى استعانت و شروع كه مفسران بزرگ ما گاهى آن را از هم تفكيك كرده‏اند و هر كدام يكى از آن دو را در تقدير گرفته‏اند به يك ريشه باز مى‏گردد ، خلاصه اين دو لازم و ملزوم يكديگرند يعنى هم با نام او شروع مى‏كنم و هم از ذات پاكش استمداد مى‏طلبم .

به هر حال هنگامى كه كارها را با تكيه بر قدرت خداوند آغاز مى‏كنيم خداوندى كه قدرتش مافوق همه قدرتها است ، سبب مى‏شود كه از نظر روانى نيرو و توان بيشترى در خود احساس كنيم ، مطمئنتر باشيم ، بيشتر كوشش كنيم ، از

تفسير نمونه ج : 1ص :16

عظمت مشكلات نهراسيم و مايوس نشويم ، و ضمنا نيت و عملمان را پاكتر و خالصتر كنيم.

و اين است رمز ديگر پيروزى به هنگام شروع كارها به نام خدا.

گر چه هر قدر در تفسير اين آيه سخن بگوئيم كم گفته‏ايم چرا كه معروف است على (عليه‏السلام‏) از سر شب تا به صبح براى ابن عباس از تفسير بسم الله سخن مى‏گفت ، صبح شد در حالى كه از تفسير با بسم الله فراتر نرفته بود ولى با حديثى از همان حضرت اين بحث را همينجا پايان مى‏دهيم ، و در بحثهاى آينده مسائل ديگرى در اين رابطه خواهيم داشت .

عبد الله بن يحيى كه از دوستان امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختى كه در آنجا بود نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمين افتاد و سرش شكست ، على (عليه‏السلام‏) دست بر سر او كشيد و زخم اوالتيام يافت بعد فرمود : آيا نمى‏دانى كه پيامبر از سوى خدا براى من حديث كرد كه هر كار بدون نام خدا شروع شود بى سرانجام خواهد بود ، گفتم پدر و مادرم به فدايت باد مى‏دانم و بعد از اين ترك نمى‏گويم ، فرمود : در اين حال بهره‏مند و سعادتمند خواهى شد.

امام صادق (عليه‏السلام‏) هنگام نقل اين حديث فرمود : بسيار مى‏شود كه بعضى از شيعيان ما بسم الله را در آغاز كارشان ترك مى‏گويند و خداوند آنها را با ناراحتى مواجه مى‏سازد تا بيدار شوند و ضمنا اين خطا از نامه اعمالشان شسته شود ( 1).

تفسير نمونه ج : 1ص :17

نكته‏ها:

1- آيا بسم الله جزء سوره است ؟ !

در ميان دانشمندان و علماء شيعه اختلافى در اين مساله نيست ، كه بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره‏هاى قرآن است ، اصولا ثبت بسم الله در متن قرآن مجيد در آغاز همه سوره‏ها ، خود گواه زنده اين امر است ، زيرا مى‏دانيم در متن قرآن چيزى اضافه نوشته نشده است ، و ذكر بسم الله در آغاز سوره‏ها از زمان پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) تاكنون معمول بوده است.

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن ، نويسنده تفسير المنار جمع‏آورى جامعى از اقوال آنها به شرح زير كرده است : در ميان علما گفتگو است كه آيا بسم الله در آغاز هر سوره‏اى جزء سوره است يا نه ؟ دانشمندان پيشين از اهل مكه اعم از فقهاء و قاريان قرآن از جمله ابن كثير و اهل كوفه از جمله عاصم و كسائى از قراء ، و بعضى از صحابه و تابعين از اهل مدينه ، و همچنين شافعى در كتاب جديد ، و پيروان او و ثورى و احمد در يكى از دو قولش معتقدند كه جزء سوره است ، همچنين علماى اماميه و از صحابه - طبق گفته آنان على (عليه‏السلام‏) و ابن عباس و عبد الله بن عمر و ابو هريره ، و از علماى تابعين سعيد بن جبير و عطا و زهرى و ابن المبارك اين عقيده را برگزيده‏اند .

سپس اضافه مى‏كند مهمترين دليل آنها اتفاق همه صحابه و كسانى كه بعد از آنها روى كار آمدند بر ذكر بسم الله در قرآن در آغاز هر سوره‏اى - جز سوره برائت - است ، در حالى كه آنها متفقا توصيه مى‏كردند كه قرآن را از آنچه جزء قرآن نيست پيراسته دارند ، و به همين دليل آمين را در آخر سوره فاتحه ذكر نكرده‏اند ... سپس از مالك و پيروان ابو حنيفه و بعضى ديگر نقل مى‏كند كه آنها بسم الله

تفسير نمونه ج : 1ص :18

را يك آيه مستقل مى‏دانستند كه براى بيان آغاز سوره‏ها و فاصله ميان آنها نازل شده است.

و از احمد(فقيه معروف اهل تسنن ) و بعضى از قاريان كوفه نقل مى‏كند كه آنها بسم الله را جزء سوره حمد مى‏دانستند نه جزء ساير سوره‏ها.

از مجموع آنچه گفته شده چنين استفاده مى‏شود كه حتى اكثريت قاطع اهل تسنن نيز بسم الله را جزء سوره مى‏دانند.

در اينجا بعضى از رواياتى را كه از طرق شيعه و اهل تسنن در اين زمينه نقل شده يادآور مى‏شويم : ( و اعتراف مى‏كنيم كه ذكر همه آنها از حوصله اين بحث خارج ، و متناسب با يك بحث فقهى تمام عيار است).

معاوية بن عمار از دوستان امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏گويد از امام پرسيدم هنگامى كهبه نماز بر مى‏خيزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم ؟ فرمود بلى مجددا سؤال كردم هنگامى كه حمد تمام شد و سوره‏اى بعد از آن مى‏خوانم بسم الله را با آن بخوانم ؟ باز فرمود آرى :

2 -دارقطنى از علماى سنت به سند صحيح از على (عليه‏السلام‏) نقل مى‏كند كه مردى از آن حضرت پرسيد السبع المثانى چيست ؟ فرمود : سوره حمد است ، عرض كرد : سوره حمد شش آيه است فرمود : بسم الله الرحمن الرحيم نيز آيه‏اى از آن است.

3 -بيهقى محدث مشهور اهل سنت با سند صحيح از طريق ابن جبير از ابن عباس چنين نقل مى‏كند : استرق الشيطان من الناس ، اعظم آية من القرآن بسم الله الرحمن الرحيم : مردم شيطان صفت ، بزرگترين آيه قرآن بسم الله

تفسير نمونه ج : 1ص :19

الرحمن الرحيم را سرقت كردند ( اشاره به اينكه در آغاز سوره‏ها آن را نمى‏خوانند).

گذشته از همه اينها سيره مسلمين همواره بر اين بوده كه هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سوره‏اى مى‏خواندند ، و متواترا نيز ثابت شده كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) آن را نيز تلاوت مى‏فرمود ، چگونه ممكن است چيزى جزء قرآن نباشد و پيامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت كنند.

و اما اينكه بعضى احتمال داده‏اند كه بسم الله آيه مستقلى باشد كه جزء قرآن است اما جزء سوره‏ها نيست ، احتمال بسيار سست و ضعيفى به نظر مى‏رسد ، زيرا مفهوم و محتواى بسم الله نشان مى‏دهد كه براى ابتدا و آغاز كارى است ، نه اينكه خود يك مفهوم و معنى جدا و مستقل داشته باشد ، در حقيقت اين جمود و تعصب شديد است كه ما بخواهيم براى ايستادن روى حرف خود هر احتمالى را مطرح كنيم و آيه‏اى همچون بسم الله را كه مضمونش فرياد مى‏زند سر آغازى است براى بحثهاى بعد از آن ، آيه مستقل و بريده از ما قبل بعد بپنداريم.

تنها ايراد قابل ملاحظه‏اى كه مخالفان در اين رابطه دارند اين است كه مى‏گويند در شمارش آيات سوره‏هاى قرآن ( بجز سوره حمد ) معمولا بسم الله را يك آيه حساب نمى‏كنند ، بلكه آيه نخست را بعد از آن قرار مى‏دهند .

پاسخ اين سؤال را فخر رازى در تفسير كبير به روشنى داده است آنجا كه مى‏گويد : هيچ مانعى ندارد كه بسم الله در سوره حمد به تنهائى يك آيه باشد و در سوره‏هاى ديگر قرآن جزئى از آيه اول محسوب گردد.

(بنابر اين مثلا در سوره كوثر بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر همه يك آيه محسوب مى‏شود).

به هر حال مساله آنقدرروشن است كه مى‏گويند : يك روز معاويه در

تفسير نمونه ج : 1ص :20

دوران حكومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت ، بعد از نماز جمعى از مهاجران و انصار فرياد زدند أسرقت ام نسيت ؟ : آيا بسم الله را دزديدى يا فراموش كردى ؟.

2- الله جامعترين نام خداوند

در جمله بسم الله نخست با كلمه اسم روبرو مى‏شويم كه به گفته علماى ادبيات عرب اصل آن از سمو ( بر وزن غلو ) گرفته شده كه به معنى بلندى و ارتفاع است ، و اينكه به هر نامى اسم گفته مى‏شود به خاطر آنست كه مفهوم آن بعد از نامگذارى از مرحله خفا و پنهانى به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع مى‏رسد ، و يا به خاطر آنست كه لفظ با نامگذارى ، معنى پيدا مى‏كند و از مهمل و بى معنى بودن در مى‏آيد و علو و ارتفاع مى‏يابد .

به هر حال بعد از كلمه اسم ، به كلمه الله برخورد مى‏كنيم كه جامعترين نامهاى خدا است ، زيرا بررسى نامهاى خدا كه در قرآن مجيد و يا ساير منابع اسلامى آمده نشان مى‏دهد كه هر كدام از آن يك بخش خاص از صفات خدا را منعكس مى‏سازد ، تنها نامى كه اشاره به تمام صفات و كمالات الهى ، يا به تعبير ديگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله مى‏باشد.

تفسير نمونه ج : 1ص : 21

به همين دليل اسماء ديگر خداوند غالبا به عنوان صفت براى كلمه الله گفته مى‏شود به عنوان نمونه : غفور و رحيم كه به جنبه آمرزش خداوند اشاره مى‏كند ( فان الله غفور رحيم - بقره - 226).

سميع اشاره به آگاهى او از مسموعات ، و عليم اشاره به آگاهى او از همه چيز است ( فان الله سميع عليم - بقره - 227).

بصير ، علم او را به همه ديدنيها بازگو مى‏كند ( و الله بصير بما تعملون حجرات - 18).

رزاق ، به جنبه روزى دادن او به همه موجودات اشاره مى‏كند و ذو القوه به قدرت او ، و مبين به استوارى افعال و برنامه‏هاى او ( ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين - زاريات - 58 ) .

و بالاخره خالق و بارء اشاره به آفرينش او و مصور حاكى از صورتگريش مى‏باشد ( هو الله الخالق البارى المصور له الاسماء الحسنى حشر - 24).

آرى تنها الله است كه جامعترين نام خدا مى‏باشد ، لذا ملاحظه مى‏كنيم در يك آيه بسيارى از اين اسماء ، وصف الله قرار مى‏گيرند هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر : او است الله كه معبودى جز وى نيست ، او است حاكم مطلق ، منزه از ناپاكيها ، از هر گونه ظلم و بيدادگرى ، ايمنى بخش ، نگاهبان همه چيز ، توانا و شكست ناپذير ، قاهر بر همه موجودات و با عظمت .

يكى از شواهد روش جامعيت اين نام آنست كه ابراز ايمان و توحيد تنها با جمله لا اله الا الله مى‏توان كرد ، و جمله لا اله الا العليم ، الا الخالق ، الا الرازق و مانند آن به تنهائى دليل بر توحيد و اسلام نيست ، و نيز به همين جهت است كه

تفسير نمونه ج : 1ص :22

در مذاهب ديگر هنگامى كه مى‏خواهند به معبود مسلمين اشاره كنند الله را ذكر مى‏كنند ، زيرا توصيف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

3- رحمت عام و خاص خدا.

مشهور در ميان گروهى از مفسران اين است كه صفت رحمان ، اشاره به رحمت عام خدا است كه شامل دوست و دشمن ، مؤمن و كافر و نيكوكار و بدكار مى‏باشد ، زيرا مى‏دانيم باران رحمت بى‏حسابش همه را رسيده ، و خوان نعمت بى‏دريغش همه جا كشيده همه بندگان از مواهب گوناگون حيات بهره‏مندند ، و روزى خويش را از سفره گسترده نعمتهاى بى‏پايانش بر مى‏گيرند ، اين همان رحمت عام او است كه پهنه هستى را در بر گرفته و همگان در درياى آن غوطه‏ورند .

ولى رحيم اشاره به رحمت خاص پروردگار است كه ويژه بندگان مطيع و صالح و فرمانبردار است ، زيرا آنها به حكم ايمان و عمل صالح ، شايستگى اين را يافته‏اند كه از رحمت و بخشش و احسان خاصى كه آلودگان و تبهكاران از آن سهمى ندارند ، بهره‏مند گردند .

تنها چيزى كه ممكن است اشاره به اين مطلب باشد آنست كه رحمان در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است كه نشانه عموميت آنست ، در حالى كه رحيم گاهى به صورت مقيد ذكر شده كه دليل بر خصوصيت آن است مانند و كان بالمؤمنين رحيما : خداوند نسبت به مؤمنان رحيم است ( احزاب - 43 ) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

در روايتى نيز از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه فرمود : و الله اله كل شيى‏ء ، الرحمان بجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة : خداوند معبود همه چيز است ، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان ، و نسبت به خصوص مؤمنان رحيم

تفسير نمونه ج : 1ص :23

است از سوئى ديگر رحمان را صيغه مبالغه دانسته‏اند كه خود دليل ديگرى بر عموميت رحمت او است ، و رحيم را صفت مشبهه كه نشانه ثبات و دوام است و اين ويژه مؤمنان مى‏باشد.

شاهد ديگر اينكه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غير او به كار نمى‏رود ، در حالى كه رحيم صفتى است كه هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال مى‏شود ، چنانكه درباره پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در قرآن مى‏خوانيم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم : ناراحتيهاى شما بر پيامبر گران است ، و نسبت به هدايت شما سخت علاقمند است ، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحيم مى‏باشد ( توبه - 128 ) .

لذا در حديث ديگرى از امام صادق (عليه‏السلام‏) نقل شده : الرحمان اسم خاص ، بصفة عامة ، و الرحيم اسم عام بصفة خاصة : رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد ( نامى است مخصوص خدا ولى مفهوم رحمتش همگانرا در بر مى‏گيرد ) ولى رحيم اسم عام است به صفت خاص ( نامى است كه بر خدا و خلق هر دو گفته مى‏شود اما اشاره به رحمت ويژه مؤمنان دارد ) .

با اين همه گاه مى‏بينيم كه رحيم نيز به صورت يك وصف عام استعمال مى‏شود البته هيچ مانعى ندارد كه تفاوتى كه گفته شد در ريشه اين دو لغت باشد ، اما استثناهائى نيز در آن راه يابد.

در دعاى بسيار ارزنده و معروف امام حسين (عليه‏السلام‏) بنام دعاى عرفه مى‏خوانيم : يا رحمان الدنيا و الاخرة و رحيمهما : اى خدائى كه رحمان دنيا و آخرت توئى و رحيم دنيا و آخرت نيز توئى !

تفسير نمونه ج : 1ص :24

سخن خود را در اين بحث با حديث پر معنى و گويائى از پيامبر اكرم (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) پايان مى‏دهيم آنجا كه فرمود : ان الله عز و جل ماة رحمة ، و انه انزل منها واحدة الى الارض فقسمها بين خلقه بها يتعاطفون و يتراحمون ، و اخر تسع و تسعين لنفسه يرحم بها عباده يوم القيامة ! : خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد كه يكى از آن را به زمين نازل كرده است ، و در ميان مخلوقاتش تقسيم نموده و تمام عاطفه و محبتى كه در ميان مردم است از پرتو همان است ، ولى نود و نه قسمت را براى خود نگاه داشته و در قيامت بندگانش را مشمول آن ميسازد .

4-چرا صفات ديگر خدا در بسم الله نيامده است ؟ !

اين موضوع قابل توجه است كه تمام سوره‏هاى قرآن با بسم الله شروع مى‏شود ( بجز سوره برائت آن هم به دليلى كه سابقا گفتيم ) و در بسم الله پس از نام ويژه الله تنها روى صفت رحمانيت و رحيميت او تكيه مى‏شود ، و اين سؤال‏انگيز است كه چرا سخنى از بقيه صفات در اين موضع حساس به ميان نيامده ؟ اما با توجه به يك نكته ، پاسخ اين سؤال روشن مى‏شود و آن اينكه در آغاز هر كار لازم است از صفتى استمداد كنيم كه آثارش بر سراسر جهان پرتوافكن است ، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانى نجات بخشيده است .

بهتر است اين حقيقت را از زبان قرآن بشنويد آنجا كه مى‏گويد : و رحمتى وسعت كل شيى‏ء : رحمت من همه چيز را فرا گرفته است ( اعراف - 156 ) .

و در جاى ديگر از زبان حاملان عرش خدا مى‏خوانيم ربنا وسعت كل شيى‏ء رحمة : خدايا رحمت خود را بر همه چيز گسترده‏اى ( مؤمن - 7).

از سوى ديگر مى‏بينيم پيامبران براى نجات خود از چنگال حوادث سخت

تفسير نمونه ج : 1ص :25

و طاقت‏فرسا و دشمنان خطرناك ، دست به دامن رحمت خدا مى‏زدند : قوم موسى براى نجات از چنگال فرعونيان مى‏گويند و نجنا برحمتك : خدايا ما را به رحمت خود رهائى بخش ( يونس - 86).

در مورد هود و پيروانش چنين مى‏خوانم : فانجيناه و الذين معه برحمة منا : هود و پيروانش را به وسيله رحمت خويش ( از چنگال دشمنان ) رهائى بخشيديم ( اعراف - 72).

اصولا هنگامى كه حاجتى از خدا مى‏طلبيم مناسب است او را با صفاتى كه پيوند با آن حاجت دارد توصيف كنيم ، مثلا عيسى مسيح (عليه‏السلام‏) به هنگام درخواست مائده آسمانى ( غذاى مخصوص ) چنين مى‏گويد : اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء ... و ارزقنا و انت خير الرازقين : بار الها مائده‏اى از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزى ده و تو بهترين روزى دهندگانى ( مائده - 114 ) .

نوح پيامبر بزرگ خدا نيز اين درس را به ما مى‏آموزد ، آنجا كه براى پياده شدن از كشتى در يك جايگاه مناسب ، چنين دعا كند رب انزلنى منزلا مباركا و انت خير المنزلين : پروردگارا ! مرا به طرز مباركى فرود آر كه تو بهترين فرود آورندگانى ( مؤمنون - 29).

و نيز زكريا به هنگام درخواست فرزندى از خدا كه جانشين و وارث او باشد خدا را با صفت خير الوارثين توصيف مى‏كند و مى‏گويد رب لا تذرنى فردا و انت خير الوارثين : خداوندا ! مرا تنها مگذار كه تو بهترين وارثانى ( انبياء - 89).

بنابر اين در مورد آغاز كارها به هنگامى كه مى‏خواهيم با نام خداوند شروع كنيم بايد دست به دامن رحمت واسعه او بزنيم ، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آيا براى پيشرفت در كارها و پيروزى بر مشكلات ، صفتى مناسبتر از اين صفات مى‏باشد ؟ !

تفسير نمونه ج : 1ص :26

جالب اينكه نيروئى كه همچون نيروى جاذبه ، جنبه عمومى دارد و دلها را به هم پيوند مى‏دهد همين صفت رحمت است ، براى پيوند خلق با خالق نيز از اين صفت رحمت بايد استفاده كرد.

مؤمنان راستين با گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز كارها دل از همه جا بر مى‏كنند و تنها به خدا دل مى‏بندند ، و از او استمداد و يارى مى‏طلبند ، خداوندى كه رحمتش فراگير است ، و هيچ موجودى از آن ، بى‏نصيب نيست .

اين درس را نيز از بسم الله به خوبى مى‏توان آموخت كه اساس كار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائى دارد كه تا عوامل قاطعى براى آن پيدا نشود تحقق نخواهد يافت ، چنانكه در دعا مى‏خوانيم يا من سبقت رحمته غضبه : اى خدائى كه رحمتت بر غضبت پيشى گرفته است.

انسانها نيز بايد در برنامه زندگى چنين باشند ، اساس و پايه كار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را براى مواقع ضرورت بگذارند ، قرآن 114 سوره دارد ، 113 سوره با رحمت آغاز مى‏شود ، تنها سوره توبه كه با اعلان جنگ و خشونت آغاز مى‏شود و بدون بسم الله است !

تفسير نمونه ج : 1ص :27

الْحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏(2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3)

ترجمه:

2- ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است.

3- خداوندى كه بخشنده و بخشايشگر است ( و رحمت عام و خاصش همگانرا فرا گرفته است).

تفسير : جهان غرق رحمت او است

بعد از بسم الله كه آغازگر سوره بود ، نخستين وظيفه بندگان آنست كه به ياد مبدء بزرگ عالم هستى و نعمتهاى بى‏پايانش بيفتند ، همان نعمتهاى فراوانى كه سراسر وجود ما را احاطه كرده و راهنماى ما در شناخت پروردگار و هم انگيزه ما در راه عبوديت است .

اينكه مى‏گوئيم : انگيزه ، به خاطر آنست كه هر انسانى به هنگامى كه نعمتى به او مى‏رسد فورا مى‏خواهد ، بخشنده نعمت را بشناسد ، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزارى برخيزد و حق شكر او را ادا كند.

به همين جهت علماى علم كلام ( عقائد ) در نخستين بحث اين علم ، كه سخن از انگيزه‏هاى خداشناسى به ميان مى‏آيد وجوب شكر منعم را كه يك فرمان فطرى و عقلى است به عنوان انگيزه خداشناسى ، يادآور مى‏شوند.

و اينكه مى‏گوئيم : راهنماى ما در شناخت پروردگار نعمتهاى او است ، به خاطر آن است كه بهترين و جامعترين راه براى شناخت مبدء ، مطالعه در اسرار آفرينش و رازهاى خلقت و مخصوصا وجود نعمتها در رابطه با زندگى انسانها است .

به اين دو دليل سوره فاتحة الكتاب با اين جمله شروع مى‏شود ( الحمد لله رب العالمين).

تفسير نمونه ج : 1ص :28

براى پى بردن به عمق و عظمت اين جمله لازم است ، به تفاوت ميان حمد و مدح و شكر و نتايج آن توجه شود :

1- حمد در لغت عرب به معنى ستايش كردن در برابر كار يا صفت نيك اختيارى است ، يعنى هنگامى كه كسى آگاهانه كار خوبى انجام دهد ، و يا صفتى را براى خود برگزيند كه سرچشمه اعمال نيك اختيارى است ، ما او را حمد و ستايش مى‏گوئيم .

ولى مدح به معنى هر گونه ستايش است ، خواه در برابر يك امر اختيارى باشد يا غير اختيارى ، فى المثل تعريفى را كه از يك گوهر گرانبها مى‏كنيم ، عرب آنرا مدح مى‏نامد ، و به تعبير ديگر مفهوم مدح ، عام است در حالى كه مفهوم حمد خاص مى‏باشد.

ولى مفهوم شكر از همه اينها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائى شكر و سپاس مى‏گوئيم كه از ديگرى با ميل و اراده او به ما رسيده است و اگر به اين نكته توجه كنيم كه الف و لام الحمد به اصطلاح الف و لام جنس است و در اينجا معنى عموميت را مى‏بخشد ، چنين نتيجه مى‏گيريم كه هر گونه حمد و ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است .

حتى هر انسانى كه سرچشمه خير و بركتى است ، و هر پيامبر و رهبر الهى كه نور هدايت در دلها مى‏پاشد ، هر معلمى كه تعليم مى‏دهد ، هر شخص سخاوتمندى كه بخشش مى‏كند ، و هر طبيبى كه مرهمى بر زخم جانكاهى مى‏نهد ، ستايش آنها از ستايش خدا سرچشمه مى‏گيرد ، چرا كه همه اين مواهب در اصل از ناحيه ذات پاك او است ، و يا به تعبير ديگرحمد اينها ، حمد خدا ، و ستايش اينها ستايشى براى او است.

تفسير نمونه ج : 1ص :29

و نيز اگر خورشيد نورافشانى مى‏كند ، ابرها باران مى‏بارند ، و زمين بركاتش را به ما تحويل مى‏دهد ، اينها نيز همه از ناحيه او است ، بنابر اين تمام حمدها به او بر مى‏گردد.

و به تعبير ديگر جمله الحمد لله رب العالمين ، اشاره‏اى است هم به توحيد ذات و هم صفات و هم افعال ( دقت كنيد).

2- اصولا توصيف الله در اينجا به رب العالمين ، در واقع از قبيل ذكر دليل بعد از بيان مدعا است ، گوئى كسى سؤال مى‏كند چرا همه حمدها مخصوص خدا است ، در پاسخ گفته مى‏شود : براى اينكه او رب العالمين و پروردگار جهانيان است .

قرآن مجيد مى‏گويد الذى احسن كل شيى‏ء خلقه : خداوند كسى است كه آفرينش هر چيزى را به بهترين صورت انجام داد ( سجده - 7 ) و نيز مى‏گويد : و ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها : هر جنبنده‏اى در زمين است روزيش بر خدا است ( هود - 6).

3- از كلمه حمد اين نكته نيز به خوبى استفاده مى‏شود كه خداوند همه اين مواهب و نيكيها را با اراده و اختيار خود ، ايجاد كرده است ، بر ضد گفته آنان كه خدا را همانند خورشيد يك مبدء مجبور فيض بخش مى‏دانند .

4- جالب اينكه حمد تنها در آغاز كار نيست ، بلكه پايان كارها نيز چنانكه قرآن به ما تعليم مى‏دهد با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتيان مى‏خوانيم دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين : سخن آنها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عيب و نقص ، و تحيت آنها سلام ، و آخرين سخنشان الحمد لله رب العالمين است ( يونس - 10).

تفسير نمونه ج : 1ص :30

5- اما كلمه رب در اصل به معنى مالك و صاحب چيزى است كه به تربيت و اصلاح آن مى‏پردازد و كلمه ربيبه كه بهدختر همسر انسان گفته مى‏شود از همينجا گرفته شده است ، زيرا او هر چند از شوهر ديگرى است ولى زير نظر پدر خوانده‏اش پرورش مى‏يابد.

اين كلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته مى‏شود ، و اگر به غير خدا اطلاق گردد حتما به صورت اضافه است مثلا مى‏گوئيم رب الدار ( صاحب خانه ) رب السفينة ( صاحب كشتى ) ( 1).

در تفسير مجمع البيان معنى ديگرى نيز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگى است كه فرمان او مطاع مى‏باشد ، اما بعيد نيست كه هر دو معنى بيك اصل باز گردد.

6-كلمه عالمين جمع عالم است و عالم به معنى مجموعه‏اى است از موجودات مختلف كه داراى صفات مشترك و يا زمان و مكان مشترك هستند ، مثلا ميگوئيم عالم انسان و عالم حيوان و عالم گياه ، و يا مى‏گوئيم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم ديروز ، بنابر اين عالم خود به تنهائى معنى جمعى دارد و هنگامى كه به صورت عالمين جمع بسته مى‏شود اشاره به تمام مجموعه‏هاى اين جهان است .

در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيد كه جمع با ين معمولا براى جمع عاقل است در حاليكه همه عالمهاى اين جهان صاحبان عقل نيستند ، بهمين دليل بعضى از مفسران كلمه عالمين را در اينجا اشاره به گروهها و مجموعه‏هائى از صاحبان

تفسير نمونه ج : 1ص :31

عقل ميدانند مانند فرشتگان و انسانها و جن.

اين احتمال نيز وجود دارد كه اين جمع بخاطر تغليب باشد ( منظور از تغليب اين است كه مجموعه‏اى از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصيف كنيم).

7 -نويسنده تفسير المنار ميگويد : از جد ما امام صادق (عليه‏السلام‏) كه رضوان خدا بر او باد چنين نقل شده كه مراد از عالمين تنها انسانها هستند.

سپس اضافه مى‏كند در قرآن نيز عالمين بهمين معنا آمده است مانند ليكون للعالمين نذيرا : خداوند قرآن را بر بنده‏اش فرستاد تا جهانيان را انذار كند ( سوره فرقان آيه 1 ) ( 1 ) .

ولى اگر موارد استعمال عالمين را در قرآن در نظر بگيريم خواهيم ديد كه هر چند كلمه عالمين در بسيارى از آيات قرآن به معنى انسانها آمده است ولى در پاره‏اى از موارد معنى وسيعترى دارد ، و انسانها و موجودات ديگر جهان را در بر مى‏گيرد ، مانند فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمين : ستايش مخصوص خدا است كه مالك و پروردگار آسمانها و زمين ، مالك و پروردگار جهانيان است ( جاثيه آيه 36).

و مانند قال فرعون و ما رب العالمين قال رب السموات و الارض و ما بينهما : فرعون گفت پروردگار عالميان چيست ؟ موسى در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان اين دو است ( آيه 23 و 24 سوره شعراء ) .

جالب اينكه در روايتى كه صدوق در كتاب عيون الاخبار از على (عليه‏السلام‏) نقل كرده چنين مى‏خوانيم : كه امام (عليه‏السلام‏) در ضمن تفسير آيه الحمد لله رب العالمين فرمود : رب العالمين هم الجماعات ، من كل مخلوق من الجمادات و الحيوانات : رب العالمين اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات

تفسير نمونه ج : 1ص :32

بيجان و جاندار.

اما اشتباه نشود كه در ميان اين روايات تضادى وجود ندارد ، زيرا اگر چه كلمه عالمين مفهومش گسترده و وسيع است ، ولى از آنجا كه گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان مى‏باشد ، گاهى انگشت مخصوصا روى او گذارده مى‏شود ، و بقيه را تابع و در سايه او مى‏بيند ، بنابر اين اگر در روايت امام سجاد (عليه‏السلام‏) تفسير به انسانها شده بخاطر آن است كه هدف اصلى در اين مجموعه بزرگ انسانها هستند .

8- اين نكته نيز قابل توجه است كه بعضى عالم را به دو گونه تقسيم كرده‏اند : عالم كبير و عالم صغير ، و منظورشان از عالم صغير وجود يك انسان است ، چرا كه وجود يك انسان خود به تنهائى مجموعه‏اى است از نيروهاى مختلفى كه حاكم بر اين عالم بزرگ مى‏باشد ، و در حقيقت انسان نمونه‏بردارى از همه جهان است .

آنچه سبب مى‏شود كه مخصوصا ما روى مفهوم وسيع عالم تكيه كنيم آن است كه بعد از جمله الحمد لله آمده در اين جمله همه حمد و ستايش را مخصوص خدا ميشمريم ، سپس رب العالمين را به منزله دليلى بر آن ذكر مى‏كنيم ، مى‏گوئيم : همه ستايشها مخصوص او است چرا كه هر كمالى و هر نعمتى و هر موهبتى كه در جهان وجود دارد مالك و صاحب و پروردگارش او مى‏باشد.

نكته‏ها:

1- خط سرخ بر همه رب‏النوعها

مطالعه تاريخ اديان و مذاهب نشان مى‏دهد كه منحرفان از خط توحيد راستين ، همواره براى اين جهان رب‏النوعهائى قائل بودند ، سرچشمه اين تفكر

تفسير نمونه ج : 1ص :33

غلط اين بوده كه گمان مى‏كردند هر يك از انواع موجودات نياز به رب النوع مستقلى دارد كه آن نوع را تربيت و رهبرى كند ، گويا خدا را كافى براى تربيت اين انواع نمى‏دانستند ! .

حتى براى امورى همانند عشق ، عقل ، تجارت ، جنگ و شكار رب‏النوعى قائل بودند ، از جمله يونانيان دوازده خداى بزرگ ( رب النوع ) را پرستش مى‏كردند كه به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائى دائر ساخته ، و هر يك مظهر يكى از صفات آدمى بودند ! .

در كلده پايتخت كشور آشور رب النوع آب ، رب النوع ماه ، رب النوع خورشيد و رب النوع زهره قائل بودند ، و هر كدام را بنامى مى‏ناميدند ، و مافوق همه اينها ماردوك را رب الارباب ميشمردند.

در روم نيز خدايان متعدد رواج داشت و بازار شرك و تعدد خدايان و ارباب انواع شايد از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدايان را به دو دسته تقسيم مى‏كردند : خدايان خانوادگى و خدايان حكومت ، كه مردم زياد به آنها علاقه نشان نمى‏دادند ( چرا كه دل خوشى از حكومتشان نداشتند ! ).

عده اين خدايان فوق العاده زياد بود ، زيرا هر يك از اين خدايان يك پست مخصوص داشت ، و در امور محدودى مداخله مى‏كرد ، تا آنجا كه در خانه داراى خداى مخصوص بود ! بلكه پاشنه و آستانه خانه نيز هر يك رب‏النوعى داشتند ! به گفته يكى از مورخان جاى تعجب نيست كه روميها 30 هزار خدا داشته باشند ، آنچنانكه يكى از بزرگان آنها به شوخى گفته بود تعداد خدايان كشور ما به حدى است كه در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت مى‏باشند !

تفسير نمونه ج : 1ص :34

از اين خدايان مى‏توان رب النوع كشاورزى ، رب النوع آشپزخانه ، و رب النوع انبار غذا ، رب النوع خانه ، رب النوع شعله گاز ، رب النوع آتش ، رب النوع ميوه‏ها ، رب النوع درو ، رب النوع درخت تاك ، رب النوع جنگل ، رب النوع حريق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشكده ملى را نام برد .

كوتاه سخن اينكه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گريبان بوده است همانطور كه الان هم خرافات بسيارى از آن عصر به يادگار مانده.

در عصر نزول قرآن نيز بتهاى متعدد مورد پرستش و ستايش قرار داشته و شايد همه يا قسمتى از آنها جانشين رب‏النوعهاى پيشين بودند.

از همه گذشته گاهى بشر را نيز عملا رب خود قرار مى‏دادند ، چنانكه قرآن در نكوهش مردمى كه احبار ( دانشمندان يهود ) و رهبانان ( مردان و زنان تارك دنيا ) را ارباب خود مى‏دانستند ميگويد اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله : آنها احبار و رهبانهايشان را ارباب بجاى خدا مى‏دانستند ( توبه - 31 ) .

به هر حال از آنجا كه اين خرافات علاوه بر اينكه انسان را به انحطاط عقلى مى‏كشانيد ، مايه تفرقه و تشتت و پراكندگى است ، پيامبران الهى به مبارزه شديد با آن برخاستند ، تا آنجا كه مى‏بينيم بعد از بسم الله نخستين آيه‏اى كه در قرآن نازل شده ، در همين رابطه است الحمد لله رب العالمين همه ستايش‏ها مخصوص خداوندى است كه رب همه جهانيان است .

و به اين ترتيب قرآن خط سرخى بر تمام رب‏النوع‏ها مى‏كشد و آنها را به وادى عدم - همانجا كه جاى اصليشان است مى‏فرستد ، و گل‏هاى توحيد و يگانگى و همبستگى و اتحاد را به جاى آن مى‏نشاند.

قابل توجه اينكه همه مسلمانان موظفند در نمازهاى روزانه هر شبانه روز

تفسير نمونه ج : 1ص :35

لااقل ده بار اين جمله را بخوانند و به سايه الله خداوند يگانه‏ايكه مالك و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند ، تا هرگز توحيد را فراموش نكنند و در بيراهه‏هاى شركسرگردان نشوند.

2- پرورش الهى راه خداشناسى !

گرچه كلمه رب همانگونه كه گفتيم در اصل به معنى مالك و صاحب است ، ولى نه هر صاحبى ، صاحبى كه عهده‏دار تربيت و پرورش مى‏باشد ، و بهمين جهت در فارسى به عنوان پروردگار ترجمه مى‏شود.

دقت در سير تكاملى موجودات زنده ، و تحول و دگرگونى‏هاى موجودات بى‏جان ، و فراهم آمدن زمينه‏هاى تربيت موجودات ، و ريزه‏كارى‏هائى كه در هر يك از اين قسمت‏ها نهفته شده است يكى از بهترين طرق خداشناسى است.

هماهنگى‏هائى كه در ميان اعضاء بدن ماست كه غالبا بدون آگاهى ما بر قرار مى‏باشد ، يكى از نمونه‏هاى زنده آن است .

فى المثل هنگامى كه حادثه مهمى در زندگى ما رخ مى‏دهد ، و بايد با تمام توان در برابر آن بپاخيزيم ، در يك لحظه كوتاه فرمانى هماهنگ به تمام ارگان‏هاى بدن ما - به صورت ناآگاه - صادر مى‏شود ، بلافاصله ، ضربان قلب بالا مى‏رود ، تنفس شديد مى‏شود ، تمام نيروهاى بدن بسيج مى‏گردند ، مواد غذائى و اكسيژن هوا از طريق خون به طور فراوان به تمام سلول‏ها مى‏رسند ، اعصاب آماده كار ، و عضلات آماده حركت بيشتر مى‏شوند ، نيروى تحمل انسان بالا مى‏رود ، احساس درد كمتر مى‏شود ، خواب از چشم مى‏پرد ، خستگى از اعضاء فرار مى‏كند ، احساس گرسنگى بكلى فراموش مى‏شود.

چه كسى اين هماهنگى عجيب را در اين لحظه حساس ، با اين سرعت ، در ميان تمام ذرات وجود انسان ، ايجاد مى‏كند ؟ آيا اين پرورش جز از ناحيه

تفسير نمونه ج : 1ص :36

خداوند عالم و قادر ممكن است ؟ ! آيات قرآن پر است از نمونه‏هاى اين پرورش الهى كه بخواست خدا هر كدام در جاى خود خواهد آمد و هر كدام دليل روشنى براى شناخت خدا هستند.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ‏(3)

ترجمه:

3- خداوندى كه بخشنده و بخشايشگر است ( و رحمت عام و خاصش همه را رسيده).

تفسير:

معنى رحمن و رحيم و گسترش مفهوم آنها و همچنين تفاوت ميان اين دو كلمه را در تفسير بسم الله مشروحا خوانديم ، و نيازى به تكرار نيست.

نكته‏اى كه در اينجا بايد اضافه كنيم اين است كه اين دو صفت كه از مهم‏ترين اوصاف الهى است در نمازهاى روزانه ما حد اقل 30 بار تكرار مى‏شوند ( دو مرتبه در سوره حمد و يك مرتبه در سوره‏اى بعد از آن مى‏خوانيم ) و به اين ترتيب 60 مرتبه خدا را به صفت رحمتش مى‏ستائيم.

اين در حقيقت درسى است براى همه انسانها كه خود را در زندگى بيش از هر چيز به اين اخلاق الهى متخلق كنند ، بعلاوه اشاره‏اى است به اين واقعيت كه اگر ما خود را عبد و بنده خدا مى‏دانيم مبادا رفتار مالكان بى رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعى شود .

در تاريخ بردگى مى‏خوانيم : صاحبان آنها با قساوت و بى‏رحمى عجيبى با آنها رفتار مى‏كردند ، چنانكه مى‏گويند اگر بنده‏اى در انجام خدمات اندك قصورى مى‏ورزيد مجازات‏هاى

تفسير نمونه ج : 1ص :37

سخت مى‏ديد : شلاق مى‏خورد ، او را به زنجير مى‏كشيدند ، به آسيابش مى‏بستند به حفر معادن مى‏گماشتند ، در زير زمينها و سياه‏چال‏هاى هولناك حبس مى‏كردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش مى‏آويختند ! .

در جاى ديگر مى‏خوانيم : غلامان محكوم را در قفس درندگان مى‏انداختند و اگر جان سالم به در مى‏بردند درنده ديگرى را داخل قفس او مى‏كردند.

اين بود نمونه‏اى از رفتار مالكان با بردگان خويش ، اما خداوند جهان در قرآن كرارا تذكر مى‏دهد كه اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل كردند و پشيمان شدند مى‏بخشم ، مى‏آمرزم ، رحيم و مهربانم آنجا كه مى‏فرمايد : قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا اى كسانى كه از حريم بندگى سرباز زده‏ايد از رحمت خدا مايوس نشويد ، خداوند همه گناهان را مى‏آمرزد ( توبه كنيد و از درياى بى‏پايان رحمت خدا بهره‏مند شويد ) .

بنابر اين آوردن رحمان و رحيم بعد از رب العالمين اشاره به اين نكته است كه ما در عين قدرت نسبت به بندگان خويش ، با مهربانى و لطف رفتار مى‏كنيم اين بنده‏نوازى و لطف خدا ، بندگان را شيفته او مى‏سازد : كه با يكدنيا علاقه بگويند الرحمن الرحيم.

اينجا است كه انسان متوجه مى‏شود چقدر فاصله است بين رفتار خداوند بزرگ با بندگان خويش ، و روش مالكان با زيردستان خود ، مخصوصا در عصر شوم ، بردگى.

تفسير نمونه ج : 1ص :38

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ‏(4)

ترجمه:

4- خدائى كه مالك روز جزاست.

تفسير : ايمان به رستاخيز دومين پايگاه

در اينجا به دومين اصل مهم اسلام يعنى قيامت و رستاخيز توجه مى‏كند و مى‏گويد : خداوندى كه مالك روز جزا است ( مالك يوم الدين).

و به اين ترتيب محور مبدء و معاد كه پايه هر گونه اصلاح اخلاقى و اجتماعى است در وجود انسان تكميل مى‏گردد.

جالب اينكه در اينجا تعبير به مالكيت خداوند شده است ، كه نهايت سيطره و نفوذ او را بر همه چيز و همه كس در آن روز مشخص مى‏كند ، روزى كه همه انسانها در آن دادگاه بزرگ براىحساب حاضر مى‏شوند ، و در برابر مالك حقيقى خود قرار مى‏گيرند ، تمام گفته‏ها و كارها و حتى انديشه‏هاى خود را حاضر مى‏بينند ، هيچ چيز حتى به اندازه سر سوزنى نابود نشده و به دست فراموشى نيفتاده است ، و اكنون اين انسان است كه بايد بار همه مسئوليتهاى اعمال خود را بر دوش كشد ! .

حتى در آنجا كه خود فاعل نبوده ، بلكه بنيانگزار سنت و برنامه‏اى بوده است ، باز بايد سهم خويش را از مسئوليت بپذيرد.

بدون شك مالكيت خداوند در آن روز يك مالكيت اعتبارى ، نظير مالكيت ما نسبت به آنچه در اين جهان ملك ما است ، نمى‏باشد ، چراكه اين يك مالكيت قراردادى است با تشريفات و اسنادى مى‏آيد و با تشريفات و اسناد ديگرى از ميان

تفسير نمونه ج : 1ص :39

مى‏رود ، ولى مالكيت خدا نسبت به جهان هستى مالكيت حقيقى است ، و آن پيوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است كه اگر يك لحظه از او بريده شوند نابود مى‏شوند ، همانگونه كه اگر رابطه لامپهاى برق با كارخانه اصلى بريده شود روشنائى در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و تعبير ديگر اين مالكيت نتيجه خالقيت و ربوبيت است ، آنكس كه موجودات را آفريده و تحت حمايت خود پرورش مى‏دهد ، و لحظه به لحظه فيض وجود و هستى به آنها مى‏بخشد ، مالك حقيقى موجودات است .

نمونه ضعيفى از مالكيت حقيقى را در خودمان نسبت به اعضاء پيكرمان مى‏توانيم پيدا كنيم ، ما مالك چشم و گوش و قلب و اعصاب خويش هستيم ، نه به معنى مالكيت اعتبارى ، بلكه يكنوع مالكيت حقيقى كه از ارتباط و پيوند و احاطه سرچشمه مى‏گيرد.

در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيد كه مگر خداوند مالك تمام اين جهان نيست كه ما از او تعبير به مالك روز جزا مى‏كنيم ؟ پاسخ اين سؤال با توجه به يك نكته روشن مى‏شود و آن اينكه مالكيت خداوند گر چه شامل هر دو جهان مى‏باشد ، اما بروز و ظهور اين مالكيت در قيامت بيشتر است ، چرا كه در آن روز همه پيوندهاى مادى و مالكيتهاى اعتبارى بريده مى‏شود ، و هيچكس در آنجا چيزى از خود ندارد ، حتى اگر شفاعتى صورت گيرد باز به فرمان خدا است ، يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله : روزى كه هيچكس مالك هيچ چيز براى كمك بديگرى نيست ، و همه كارها به دست خدا است ( سوره انفطار آيه 19 ) .

به تعبير ديگر انسان در اين دنيا گاه به كمك ديگرى مى‏شتابد ، با زبانش از او دفاع مى‏كند ، با اموالش از او حمايت مى‏نمايد ، با نفرات و قدرتش به كمكش برمى‏خيزد ، و گاه با طرحهاو نقشه‏هاى گوناگون ، او را زير پوشش حمايت

تفسير نمونه ج : 1ص :40

خود قرار مى‏دهد.

ولى آن روز هيچيك از اين امور وجود ندارد ، و به همين دليل هنگامى كه از مردم سؤال شود لمن الملك اليوم حكومت امروز از آن كيست ؟ ! مى‏گويند : لله الواحد القهار : براى خداوند يگانه پيروز است ! ( سوره مؤمن آيه 16).

اعتقاد به روز رستاخيز ، و ايمان به آن دادگاه بزرگ كه همه چيز در آن بطور دقيق مورد محاسبه قرار مى‏گيرد ، اثر فوق العاده نيرومندى در كنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشايست دارد ، و يكى از علل جلوگيرى كردن نماز از فحشاء و منكرات همين است كه نماز انسان را هم بياد مبدئى مى‏اندازد كه از همه كار او با خبر است و هم بياد دادگاه بزرگ عدل خدا .

تكيه بر مالكيت خداوند نسبت به روز جزا اين اثر را نيز دارد كه با اعتقاد مشركان و منكران رستاخيز به مبارزه بر مى‏خيزد ، زيرا از آيات قرآن به خوبى استفاده مى‏شود كه ايمان به الله يك عقيده عمومى حتى براى مشركان عصر جاهلى بوده ، لذا هنگامى كه از آنها مى‏پرسيدند : آفريدگار آسمانها و زمين كيست ؟ مى‏گفتند : خدا ! و لئن سئلتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن الله ( لقمان - 25 ) درحالى كه آنها با گفتار پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) در زمينه معاد با ناباورى عجيبى روبرو مى‏شدند و قال الذين كفروا هل ندلكم على رجل ينبئكم اذا مزقتم كل ممزق انكم لفى خلق جديد افترى على الله كذبا ام به جنة : كافران گفتند آيا مردى را به شما معرفى بكنيم كه مى‏گويد هنگامى كه خاك شديد و پراكنده گشتيد ، بار ديگر آفرينش جديدى خواهيد داشت ! آيا او بر خدا دروغ بسته يا ديوانه است ؟ ! ( سبا آيه 8).

در حديثى از امام سجاد (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم : هنگامى كه به آيه مالك يوم الدين مى‏رسيد ، آنقدر آنرا تكرار مى‏كرد كه نزديك بود روح از بدنش پرواز كند .

تفسير نمونه ج : 1ص :41

كان على بن الحسين اذا قرء مالك يوم الدين يكررها حتى يكادان يموت.

اما كلمه يوم الدين اين تعبير در تمام مواردى كه در قرآن استعمال شده به معنى قيامت آمده است چنانكه در قرآن در آيه 17 و 18 و 19 سوره انفطار با صراحت به اين معنى اشاره شده است ( اين تعبير متجاوز از ده بار در قرآن مجيد به همين معنى آمده).

و اينكه چرا آن روز ، روز دين معرفى شده ؟ به خاطر اين است كه آن روز روز جزا است و دين در لغت به معنى جزا مى‏باشد ، و روشنترين برنامه‏اى كه در قيامت اجرا مى‏شود همين برنامه جزا و كيفر و پاداش است ، در آن روز پرده از روى كارها كنار مى‏رود ، و اعمال همه دقيقا مورد محاسبه قرار مى‏گيرد و هر كس جزاى اعمال خويش را اعم از خوب و بد مى‏بيند .

در حديثى از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه فرمود : يوم الدين ، روز حساب است.

اما طبق اين روايت دين به معنى حساب است ، شايد اين تعبير از قبيل ذكر علت و اراده معلول باشد ، زيرا هميشه حساب مقدمه‏اى براى جزا است.

بعضى از مفسران نيز عقيده دارند كه علت نامگذارى رستاخيز به يوم الدين اين است كه در آن روز هر كسى در برابر دين و آئين خود جزا مى‏بيند .

ولى معنى اول ( حساب و جزا ) صحيحتر به نظر مى‏رسد.

تفسير نمونه ج : 1ص :42

إِيَّاك نَعْبُدُ وَ إِيَّاك نَستَعِينُ‏(5)

ترجمه:

5- تنها تو را مى‏پرستيم و تنها از تو يارى مى‏جوئيم.

تفسير : انسان در پيشگاه خدا

اينجا سر آغازى است براى نيازهاى بنده و تقاضاهاى او از خدا ، و در حقيقت لحن سخن از اينجا عوض مى‏شود ، زيرا آيات قبل حمد و ثناى پروردگار و اظهار ايمان به ذات پاك او و اعتراف به روز قيامت بود.

اما از اينجا گوئى بنده با اين پايه محكم عقيدتى و معرفت و شناخت پروردگار ، خود را در حضور او ، و در برابر ذات پاكش مى‏بيند ، او را مخاطب ساخته نخست از عبوديت خويش در برابر او ، و سپس از امدادها و كمكهاى او سخن مى‏گويد : تنها ترا مى‏پرستم و تنها از تو يارى مى‏جويم ( اياك نعبد و اياك نستعين ) .

به تعبير ديگر : هنگامى كه مفاهيم آيات گذشته در جان انسان جاى گيرد ، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانيان روشن مى‏شود ، و رحمت عام و خاص او و مالكيتش در روز جزا را درك مى‏كند ، انسان به صورت يك فرد كامل از نظر عقيده در مى‏آيد ، اين عقيده عميق توحيدىنخستين ثمره‏اش از يكسو بنده خالص خدا بودن ، و از بندگى بتها و جباران و شهوات در آمدن ، و از سوى ديگر ، دست استمداد به ذات پاك او دراز كردن است.

در واقع آيات گذشته سخن از توحيد ذات و صفات مى‏گفت و در اينجا سخن از توحيد عبادت ، و توحيد افعال است.

تفسير نمونه ج : 1ص :43

توحيد عبادت آنست كه هيچكس و هيچ چيز را شايسته پرستش جز ذات خدا ندانيم تنها به فرمان او گردن نهيم ، تنها قوانين او را به رسميت بشناسيم و از هر نوع بندگى و تسليم در برابر غير ذات پاك او بپرهيزيم.

توحيد افعال آنست كه تنها مؤثر حقيقى را در عالم او بدانيم ( لا مؤثر فى الوجود الا الله ) نه اينكه عالم اسباب را انكار كنيم و به دنبال سبب نرويم بلكه معتقد باشيم كه هر سببى هر تاثيرى دارد ، آن هم به فرمان خدا است ، او است كه به آتش سوزندگى ، و به خورشيد روشنائى و به آب حياتبخشى داده است .

ثمره اين عقيده آنست كه انسان تنها متكى به الله خواهد بود ، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او مى‏داند ، و غير او در نظرش فانى ، زوال‏پذير ، و فاقد قدرت مى‏باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستايش است ، و لياقت اين دارد كه انسان او را تكيه گاه خود در همه چيز قرار دهد .

اين تفكر و اعتقاد انسانرا از همه كس و همه موجودات بريده و تنها به خدا پيوند مى‏دهد ، حتى اگر به دنبال عالم اسباب مى‏رود نيز به فرمان او است يعنى در لابلاى اسباب ، قدرت خدا را كه مسبب الاسباب است مشاهده مى‏كند.

اين عقيده آن قدر روح انسانرا وسيع و افق فكر او را بالا مى‏برد كه به بى‏نهايت و ابديت مى‏پيوندد و از محيطهاى محدود آزاد و رها مى‏سازد.

نكته‏ها:

1- نقطه اتكاء فقط او است

طبق آنچه در ادبيات عرب خوانده‏ايم هنگامى كه مفعول بر فاعل مقدم شود ، معنى حصر از آن استفاده مى‏گردد ، و در اينجا مقدم شدن كلمه اياك بر نعبد و نستعين دليل بر انحصار است و نتيجه آن همان توحيد عبادت و توحيد افعالى است كه در بالا بيان كرديم.

تفسير نمونه ج : 1ص :44

حتى در عبوديت و بندگى خود نيز احتياج به كمك او داريم ، و در اين راه نيز بايد از او استعانت جست ، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ريا و امورى مانند اينها بشويم كه عبوديت ما را پاك در هم مى‏ريزد.

به تعبير ديگر در جمله اول كه مى‏گوئيم تنها تو را مى‏پرستيم كمى بوى استقلال دارد ، بلافاصله با جمله اياك نستعين آنرا اصلاح مى‏كنيم و آن حالت بين الامرين ( نه جبر و نه تفويض ) را در عبارت خود مجسم مى‏سازيم و الگوئى خواهد بود براى همه كارهاى ما .

2- ذكر صيغه جمع در نعبد و نستعين

و همچنين آيات بعد كه همه به صورت جمع است نشان مى‏دهد كه اساس عبادت مخصوصا نماز بر پايه جمع و جماعت است ، حتى به هنگامى كه بنده در برابر خدا به راز و نياز بر مى‏خيزد بايد خود را ميان جمع و جماعت ببيند ، تا چه رسد به ساير كارهاى زندگيش.

به اين ترتيب هر گونه فردگرائى ، و تك‏روى ، انزواطلبى و مانند اينها مفاهيمى مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته مى‏شود.

مخصوصا نماز ، ازاذان و اقامه كه دعوت به اجتماع براى نماز است گرفته ( حى على الصلوة - بشتاب به سوى نماز ... ) تا سوره حمد كه آغازگر نماز است ، السلام عليكم كه پايان آن است همه دليل بر اين است كه اين عبادت در اصل جنبه اجتماعى دارد ، يعنى بايد به صورت جماعت انجام شود ، درست است كه نماز فرادى نيز در اسلام صحيح است اما عبادت فردى جنبه فرعى و درجه دوم را دارد.

3- در برخورد نيروها از او كمك مى‏گيريم ،

بشر در اين جهان با نيروهاى مختلفى روبرو است ، هم از نظر نيروهاى طبيعى ، و هم از نظر نيروهاى درون ذاتى خود.

براى اينكه بتواند در برابر عوامل مخرب و ويرانگر و منحرف

تفسير نمونه ج : 1ص :45

كننده ، مقاومت كند احتياج به يار و مدد كارى دارد ، اينجا است كه خود را در زير چتر حمايت پروردگار قرار مى‏دهد ، همه روز از خواب بر مى‏خيزد ، و با تكرار جمله اياك نعبد و اياك نستعين اعتراف به عبوديت پروردگار كرده و از ذات پاك او براى پيروزى در اين مبارزه بزرگ كمك مى‏گيرد ، و شامگاهان نيز با تكرار همين جمله سر به بستر مى‏نهد ، با ياد او بر مى‏خيزد و با ياد و استمداد از وجود او بخواب مى‏رود و خوشا به حال كسى كه به چنين مرحله‏اى از ايمان برسد ، در برابر هيچ گردنكشى و زورمندى سر تعظيم فرود نمى‏آورد ، در مقابل جاذبه ماديات خود را نمى‏بازد ، همچون پيامبر اسلام مى‏گويد : ان صلاتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين : نماز و عبادتم ، مرگ و حياتم همه از آن خداوند است كه پروردگار جهانيان است ( انعام - 162 ) .

اهْدِنَا الصرَط الْمُستَقِيمَ‏(6)

ترجمه:

6 -ما را به راه راست هدايت فرما.

تفسير:پيمودن صراط مستقيم

پس از اظهار تسليم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبوديت و استعانت و استمداد از ذات پاك او نخستين تقاضاى بنده اين است كه او را به راه راست ، راه پاكى و نيكى ، راه عدل و داد ، و راه ايمان و عمل صالح هدايت فرمايد ، تا خدائى كه همه نعمتها را به او ارزانى داشته ، نعمت هدايت را نيز بر آن بيفزايد .

تفسير نمونه ج : 1ص :46

گر چه اين انسان در چنين شرائط مؤمن است ، و با خداى خود آشنا ، ولى امكان دارد كه هر آن اين نعمت به خاطر عواملى از او سلب گردد ، و از صراط مستقيم منحرف و گمراه شود.

پس بايد هر شبانه روز لااقل ده بار از خداى خود بخواهد كه لغزش و انحرافى براى او پيش نيايد.

بعلاوه اين صراط مستقيم كه همان آئين حق است مراتب و درجاتى دارد كه همه افراد در پيمودن اين درجات يكسان نيستند ، هر مقدار از اين درجات را انسان طى نمايد ، باز درجات بالاتر و والاترى وجود دارد كه انسان با ايمان بايد از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدايت كند .

در اينجا اين سؤال معروف كه چرا ما همواره درخواست هدايت به صراط مستقيم از خدا مى‏كنيم مگر ما گمراهيم ؟ مطرح مى‏شود.

وانگهى بفرضى كه اين سخن از ما زيبنده باشد از پيامبر و امامان كه نمونه انسان كامل بودند چه معنى دارد ؟ ! در پاسخ اين ايراد مى‏گوئيم : اولا : همانطور كه اشاره شد انسان در مسير هدايت هر لحظه بيم لغزش و انحراف درباره او مى‏رود ، به همين دليل بايد خود را در اختيار پروردگار بگذارد و تقاضا كند كه او را بر راه راست ثابت نگهدارد .

ما نبايد فراموش كنيم كه وجود و هستى و تمام مواهب الهى ، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما ميرسد.

سابقا گفتيم مثل ما و همه موجودات ( از يك نظر ) مثل لامپهاى برق است ، اگر مى‏بينيم نور لامپ ، متصل و يكنواخت پخش مى‏شود به خاطر آنست كه لحظه به لحظه نيرو از منبع برق به او ميرسد ، منبع برق هر لحظه نور جديدى توليد مى‏كند و بوسيله سيمهاى ارتباطى به لامپ تحويل مى‏گردد .

تفسير نمونه ج : 1ص :47

هستى ما نيز همانند نور اين لامپها است گر چه به صورت يك وجود ممتد جلوه‏گر است ، ولى در حقيقت لحظه به لحظه وجود تازه‏اى از منبع هستى آفريدگار فياض ، به ما ميرسد.

بنابر اين همانگونه كه هر لحظه وجود تازه‏اى به ما ميرسد ، به هدايت جديدى نيز نيازمنديم ، بديهى است اگر موانعى در سيمهاى معنوى ارتباطى ما با خدا ايجاد شود ، كژيها ، ظلمها ، ناپاكيها و ... پيوند ما را از آن منبع هدايت قطع مى‏كند ، و همان لحظه از صراط مستقيم منحرف خواهيم شد.

ما از خدا طلب مى‏كنيم كه اين موانع پيش نيايد و ما بر صراط مستقيم ثابت بمانيم .

ثانيا : هدايت همان پيمودن طريق تكامل است كه انسان تدريجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

اين را نيز مى‏دانيم كه طريق تكامل نامحدود است و به سوى بى‏نهايت همچنان پيش مى‏رود.

بنابر اين جاى تعجب نيست كه حتى پيامبران و امامان از خدا تقاضاى هدايت صراط مستقيم كنند ، چه اينكه كمال مطلق تنها خدا است ، و همه بدون استثناء در مسير تكاملند چه مانع دارد كه آنها نيز تقاضاى درجات بالاترى را از خدا بنمايند.

مگر ما بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) صلوات و درود نمى‏فرستيم ؟ مگر مفهوم صلوات ، تقاضاى رحمت تازه پروردگار براى محمد و آل محمد نيست ؟ مگر خود پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) نمى‏فرمود : رب زدنى علما : خدايا علم ( و هدايت ) مرا بيشتر كن ! مگر قرآن نمى‏گويد : و يزيد الله الذين اهتدوا هدى : خداوند هدايت هدايت يافتگان را افزون مى‏كند ( مريم - 76 ) .

تفسير نمونه ج : 1ص :48

و نيز مى‏گويد : و الذين اهتدوا زادهم هدى و آتاهم تقواهم : آنها كه هدايت يافته‏اند خداوند بر هدايتشان مى‏افزايد ، و تقوا به آنها مى‏دهد ( محمد - 17).

و از اينجا پاسخ سؤالى كه مربوط به درود بر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و امامان است نيز روشن مى‏شود كه اين درود و صلوات در حقيقت تقاضاى مقام بالاتر و والاتر براى آن بزرگواران است .

براى روشن شدن آنچه گفتيم به دو حديث زير توجه فرمائيد :

1- امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) در تفسير جمله اهدنا الصراط المستقيم مى‏فرمايد ، يعنى ادم لنا توفيقك الذى اطعناك به فى ماضى ايامنا ، حتى نطيعك كذلك فى مستقبل اعمارنا : خداوندا توفيقاتى را كه در گذشته بر ما ارزانى داشتى و به بركت آن تو را اطاعت كرديم ، همچنان ادامه دهتا در آينده عمرمان نيز تو را اطاعت كنيم.

2- امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏فرمايد : يعنى ارشدنا للزوم الطريق المؤدى الى محبتك ، و المبلغ الى جنتك ، و المانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب ، او ان ناخذ بارائنا فنهلك يعنى : خداوندا ما را بر راهى كه به محبت تو مى‏رسد و به بهشت واصل مى‏گردد ، و مانع از پيروى هوسهاى كشنده و آراء انحرافى و هلاك كننده است ، ثابت بدار.

صراط مستقيم چيست ؟

آنگونه كه از بررسى آيات قرآن مجيد بر مى‏آيد صراط مستقيم همان آئين خدا پرستى و دين حق و پايبند بودن به دستورات خدا است ، چنانكهدر سوره

تفسير نمونه ج : 1ص :49

انعام آيه 161 مى‏خوانيم : قل اننى هدانى ربى الى صراط مستقيم دينا قيما ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من المشركين : بگو خداوند مرا به صراط مستقيم هدايت كرده : به دين استوار ، آئين ابراهيم كه هرگز به خدا شرك نورزيد.

در اينجا دين ثابت و پا بر جا و آئين توحيدى ابراهيم و نفى هر گونه شرك به عنوان صراط مستقيم معرفى شده كه اين جنبه عقيدتى را مشخص مى‏كند.

اما در سوره يس آيه 61 و 62 چنين مى‏خوانيم : ا لم اعهد اليكم يا بنى آدم الا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان اعبدونى هذا صراط مستقيم : اى فرزندان آدم مگر با شما پيمان نبستم كه شيطان را پرستش نكنيد ( بدستورات او عمل ننمائيد ) و مرا پرستش كنيد اين همان صراط مستقيم است .

در اينجا به جنبه‏هاى عملى آئين حق اشاره شده كه نفى هر گونه كار شيطانى و عمل انحرافى است.

و به گفته قرآن در سوره آل عمران آيه 101 راه رسيدن به صراط مستقيم پيوند و ارتباط با خدا است ( و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم).

ذكر اين نكته نيز لازم به نظر مى‏رسد كه راه مستقيم هميشه يكراه بيشتر نيست ، زيرا ميان دو نقطه تنها يك خط مستقيم وجود دارد كه نزديكترين راه را تشكيل مى‏دهد .

بنابر اين اگر قرآن مى‏گويد صراط مستقيم ، همان دين و آئين الهى در جنبه‏هاى عقيدتى و عملى است به اين دليل است كه نزديكترين راه ارتباط با خدا همانست.

و نيز به همين دليل است كه دين واقعى يك دين بيشتر نيست ان الدين عند الله الاسلام : دين در نزد خدا اسلام است ( آل عمران آيه 19).

به خواست خدا بعدا خواهيم ديد كه اسلام معنى وسيعى دارد كه هر آئين توحيدى را در آن عصر و زمان كه رسميت داشته و با آئين جديد نسخ نشده است

تفسير نمونه ج : 1ص :50

شامل مى‏شود.

و از اينجا روشن مى‏شود تفسيرهاى مختلفى كه مفسران در اين زمينه نقل كرده‏اند همه در واقع به يك چيز باز مى‏گردد : بعضى آن را به معنى اسلام .

بعضى به معنى قرآن.

بعضى به پيامبر و امامان راستين.

و بعضى آنرا به آئين الله كه جز آن را قبول نمى‏كند ، تفسير نموده‏اند.

تمام اين معانى بازگشت به همان دين و آئين الهى در جنبه‏هاى اعتقادى و عملى مى‏كند.

همچنين رواياتى كه در منابع اسلامى در اين زمينه وارد شده و هر كدام به زاويه‏اى از اين مساله اشاره كرده همه به يك اصل باز مى‏گردد ، از جمله : از پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) چنين نقل شده : الصراط المستقيم صراط الانبياء و هم الذين انعم الله عليهم : صراط مستقيم راه پيامبران است و همانها هستند كه مشمول نعمتهاى الهى شده‏اند .

از امام صادق (عليه‏السلام‏) مى‏خوانيم كه در تفسير آيه اهدنا الصراط المستقيم فرمود : الطريق و معرفة الامام : منظور راه و شناخت امام است.

و نيز در حديث ديگرى از همان امام نقل شده : و الله نحن الصراط المستقيم : به خدا سوگند مائيم صراط مستقيم.

در حديث ديگرى باز از همان امام مى‏خوانيم كه فرمود : صراط مستقيم ، امير مؤمنان على (عليه‏السلام‏) است.

مسلم است كه پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) و على (عليه‏السلام‏) و ائمه اهلبيت (عليهم‏السلام‏) همه به همان

تفسير نمونه ج : 1ص :51

آئين توحيدى خدا دعوت مى‏كردند ، دعوتى كه جنبه‏هاى اعتقادى و عملى را در بر مى‏گرفت.

جالب اينكه راغب در كتاب مفردات در معنى صراط مى‏گويد : صراط راه مستقيم است ، بنابر اين مستقيم بودن در مفهوم صراط افتاده ، و ذكر آن به صورت توصيف ، براى تاكيد هر چه بيشتر روى اين مساله است.

تفسير نمونه ج : 1ص :52

صِرَط الَّذِينَ أَنْعَمْت عَلَيْهِمْ غَيرِ الْمَغْضوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضالِّينَ‏(7)

ترجمه:

7-راه آنها كه بر آنان نعمت دادى نه آنها كه بر ايشان غضب كردى و نه گمراهان !

تفسير : دو خط انحرافى !

اين آيه در حقيقت تفسير روشنى است براى صراط مستقيم كه در آيه قبل خوانديم ، مى‏گويد : مرا به راه كسانى هدايت فرما كه آنان را مشمول انواع نعمتهاى خود قرار دادى ( نعمت هدايت ، نعمت توفيق ، نعمت رهبرى مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت ) نه آنها كه بر اثر اعمال زشت ، و انحراف عقيده غضب تو دامنگيرشان شد و نه آنها كه جاده حق را رها كرده و در بيراهه‏ها گمراه و سرگردان شده(صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين).

در حقيقت چون ما آشنائى كامل به راه و رسم هدايت نداريم ، خدا به ما دستور مى‏دهد كه در اين آيه طريق و خط پيامبران و نيكوكاران و آنها كه مشمول نعمت و الطاف او شده‏اند را بخواهيم.

و نيز به ما هشدار مى‏دهد كه در برابر شما هميشه دو خط انحرافى قرار دارد ، خط مغضوب عليهم و خط ضالين كه به زودى به تفسير اين دو آشنا خواهيم شد.

تفسير نمونه ج : 1ص :53

نكته‏ها:

1- الذين انعمت عليهم كيانند ؟

سوره نساء آيه 69 اين گروه را تفسير كرده است : و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا .

: كسانى كه دستورات خدا و پيامبر را اطاعت كنند ، خدا آنها را با كسانى قرار مى‏دهد كه مشمول نعمت خود ساخته ، از پيامبران و رهبران صادق و راستين و جانبازان و شهيدان راه خدا و افراد صالح ، و اينان رفيقان خوبى هستند.

همانگونه كه ملاحظه مى‏كنيم اين آيه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفى مى‏كند : پيامبران ، صديقين ، شهداء ، و صالحين.

اين مراحل چهارگانه شايد اشاره به اين معنى باشد كه براى ساختن يك جامعه انسانى سالم و مترقى و مؤمن ، نخست بايد رهبران حق و انبياء وارد ميدان شوند .

و به دنبال آنها مبلغان صديق و راستگو كه گفتار و كردارشان با يكديگر هماهنگ است ، تا اهداف پيامبران را از اين طريق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال اين دوران سازندگى فكرى ، طبيعتا عناصر آلوده و آنها كه مانع راه حقند سر بر دارند ، جمعى بايد در مقابل آنها قيام كنند و عده‏اى شهيد شوند و با خون پاكشان درخت توحيد آبيارى گردد.

در مرحله چهارم محصول اين كوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است ، اجتماعى پاك و شايسته و آكنده از معنويت .

بنابر اين ما در سوره حمد در شبانه روز پى در پى از خدا مى‏خواهيم كه در خط اين چهار گروه قرار گيريم ، خط انبياء خط صديقين ، خط شهدا و صالحين و روشن

تفسير نمونه ج : 1ص :54

است كه در هر مقطع زمانى بايد در يكى از اين خطوط ، انجام وظيفه كنيم و رسالت خويش را ادا نمائيم.

2- مغضوب عليهم و ضالين كيانند ؟

جدا كردن اين دو از هم در آيات فوق نشان مى‏دهد كه هر كدام اشاره به گروه مشخصى است.

در اينكه فرق ميان اين دو چيست سه تفسير وجود دارد:

1- از موارد استعمال اين دو كلمه در قرآن مجيدچنين استفاده مى‏شود كه مغضوب عليهم مرحله‏اى سخت‏تر و بدتر از ضالين است ، و به تعبير ديگر ضالين گمراهان عادى هستند ، و مغضوب عليهم ، گمراهان لجوج و يا منافق ، و به همين دليل در بسيارى از موارد ، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذكر شده.

در آيه 106 سوره نحل مى‏خوانيم و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله : آنهائى كه سينه خود را براى كفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است.

و در آيه 6 سوره فتح آمده است ، و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائرة السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعدلهم جهنم : خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك و آنها را كه درباره خدا گمان بد مى‏برند مورد غضب خويش قرار مى‏دهد ، و آنها را لعن مى‏كند ، و از رحمت خويش دور مى‏سازد ، و جهنم را براى آنان آماده ساخته است .

به هر حال مغضوب عليهم آنها هستند كه علاوه بر كفر ، راه لجاجت و عناد و دشمنى با حق را مى‏پيمايند و حتى از اذيت و آزار رهبران الهى و پيامبران در صورت امكان فروگذار نمى‏كنند آيه 112 سوره آل عمران مى‏گويد : و بائوا بغضب من الله ... ذلك بانهم كانوا يكفرون بايات الله و يقتلون الانبياء بغير حق ذلك بما

تفسير نمونه ج : 1ص :55

عصوا و كانوا يعتدون : غضب خداوند شامل حال آنها ( يهود ) شد چرا كه به خدا كفر مى‏ورزيدند و پيامبران الهى را به ناحق مى‏كشتند.

2 -جمعى از مفسران عقيده دارند كه مراد از ضالين منحرفين نصارى و منظور از مغضوب عليهم منحرفان يهودند.

اين برداشت به خاطر موضع‏گيريهاى خاص اين دو گروه در برابر دعوت اسلام مى‏باشد ، زيرا همانگونه كه قرآن هم صريحا در آيات مختلف بازگو مى‏كند ، منحرفان يهود ، كينه و عداوت خاصى نسبت به دعوت اسلام نشان مى‏دادند ، هر چند در آغاز ، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند ، اما چيزى نگذشت كه به جهاتى كه اينجا جاى شرح آن نيست از جمله به خطر افتادن منافع ماديشان سرسختترين دشمن شدند ، و از هر گونه كار شكنى در پيشرفت اسلام و مسلمين فروگذار نكردند ( همانگونه كه امروز نيز موضع گروه صهيونيست در برابر اسلام و مسلمانان همين است ) .

و با اين حال تعبير از آنها به مغضوب عليهم بسيار صحيح به نظر مى‏رسد ولى بايد توجه داشت كه اين تعبير در حقيقت از قبيل تطبيق كلى بر فرد است ، نه انحصار مفهوم مغضوب عليهم در اين دسته از يهود.

اما منحرفان از نصارى كه موضعشان در برابر اسلام تا اين حد سرسختانه نبود ، تنها در شناخت آئين حق گرفتار گمراهى شده بودند ، از آنها تعبير به ضالين شده كه آن هم از قبيل تطبيق كلى بر فرد است .

در احاديث اسلامى نيز كرارا مغضوب عليهم به يهود و ضالين به منحرفان نصارى تفسير شده است و نكته‏اش همانست كه در بالا اشاره شد.

3 -اين احتمال نيز وجود دارد كه ضالين به گمراهانى اشاره مى‏كند كه اصرارى بر گمراه ساختن ديگران ندارند در حالى كه مغضوب عليهم كسانى

تفسير نمونه ج : 1ص :56

هستند كه هم گمراهند و هم گمراهگر ، و با تمام قوا مى‏كوشند ديگران را همرنگ خود سازند ! .

شاهد اين معنى آياتى است كه سخن از كسانى مى‏گويد كه مانع هدايت ديگران به راه راست بودند و به عنوان يصدون عن سبيل الله از آنها ياد شده در آيه 16 سوره شورى مى‏خوانيم : و الذين يحاجون فى الله من بعد ما استجيب له حجتهم داحضة عند ربهم و عليهم غضب و لهم عذاب شديد : آنها كه بعد از پذيرش دعوت اسلام از ناحيه مؤمنان ، در برابر پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏) به مخاصمه و بحثهاى انحرافى بر مى‏خيزند ، حجت و دليلشان در پيشگاه خدا باطل و بى اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شديد در انتظارشان خواهد بود .

اما با اين همه چنين به نظر مى‏رسد كه جامعترين اين تفاسير همان تفسير اول است تفسيرى كه بقيه تفسيرها در آن جمع است و در حقيقت مصداقى از مصاديق آن محسوب مى‏شود بنابر اين دليلى ندارد كه ما مفهوم وسيع آيه را محدود كنيم.

و الحمد لله رب العالمين.

(پايان سوره حمد)